

نواختن سه تار با جلال آل احمد

جامعه پهلوی از دید جلال چگونه بود؟

فاطمه منصوری نصر آباد

مترجم



جلال آل احمد یکی از نویسندگان زنده ایرانی است. در کتاب سه تار سیزده داستان کوتاه گنجانده شده که هر داستان از زاویه دید متفاوتی نقل شده است؛ برخی از دید دانای کل و برخی از زبان شخصیت اصلی داستان‌ها روایت شده‌اند. داستان‌هایی که آل احمد نوشته هر کدام آینه‌ای از وضع حاکم بر جامعه‌ای است که نویسنده در آن می‌زیسته. دیدن همین اوضاع باعث شد او به عنوان نویسنده تصمیم بگیرد به نقد و بررسی این موضوعات بپردازد و در قالب همین داستان‌های کوتاه به مردم هم‌عصر خودش نشان دهد فرهنگ و اعتقادی که در پیش گرفته‌اند غلط است. به همین دلیل دو موضوع پررنگ در داستان‌هایش فقر و مذهب است. جلال آل احمد از جنبه مذهب به بازگویی و نقد تعصبات دینی پرداخته است. به طور کلی به دو دیدگاه اشاره شده، یکی نگاه اشتباه افراد مذهبی افراطی نسبت به هنرمندان و هنر بخصوص موسیقی. دومین دیدگاه، مقدس بودن مقام روحانیت است. این دیدگاه از زبان دختر یک روحانی روایت می‌شود و نشان می‌دهد که بحث تقدس روحانیون آنقدر در اعماق اعتقادات مردم عام ریشه دوانده که هر رفتار متضادی با آموزه‌های آنان هم‌تراز انجام گناهی کبیره قرار بگیرد، به عنوان مثال بعضی‌ها طوری رفتار می‌کنند که انگار انجام ندادن عمداً یا حتی سهواً برخی اعمال مذهبی گناهی است نابخشوندی!



از جنبه فقر، جلال آل احمد داستان‌ها را به گونه‌ای روایت کرده که حتی مردم عصر حاضر آن را درک می‌کنند؛ فقری که باعث بی‌سوادی و بسته ماندن ذهن و اندیشه قشر قابل توجهی از جامعه آن دوران شده است، از جمله مسائل دردناکی که در کتاب نمونه آن آورده شده است می‌شود به خانواده‌های پرجمعیتی اشاره کرد که اگر عضوی از خانواده مریض شود، بمیرد یا کنسته شود آن خانواده به جای شیون و سوگواری بی‌تفاوت از کنار آن رد می‌شوند. مسأله دیگری که فقر باعث آن می‌شود ازدواج دیرهنگام دختران کشاورزان بود که پدرانشان نمی‌خواستند کارگری مجانی را در باغ و مزارع خود از دست بدهند. فقر، بی‌سوادی، جهل و تعصبات کورکورانه بین مذهبیون و افراطی‌ها از مهم‌ترین مواردی بود که نویسنده در کتاب به آن پرداخته بود.



درفش کاویانی در داستان کاوه آهنگر روی مجله کاوه چاپ برلین

من آنم که کاوه بُود آهنگر!

ورود فریدون در حساس‌ترین برهه کنونی

الان دقیقاً در یک برهه حساس هستیم که اگر پدری از این اجنبی در نیاوریم او ما را تبدیل به برهه حساس سابق خواهد کرد. در همین گیر و دار هم پیش‌بین چرمی‌اش را بر سر نیزه زد و چون پرچمی بر افراشت

و به مردم گفت باید فریدون را پیدا کنیم و از او بخواهیم که به کمک ما بیاید. مردم هم گفتند چطور؟ او هم گفت خود من می‌دانم او کجاست. بعد هم راه افتادند و رفتند پیش فریدون. فریدون که درفش را دید کلی حال کرد و گفت «آقا من وقتی شاه شدم این رو پرچم حکومت می‌کنم. باشه؟» و از عکس‌العمل کاوه به این جمله خبری در دست نیست



... کاوه با داد و فریاد بیرون رفت و مردم را به قیام فراخواند و به مردم گفت که ظلم کافی است و الان دقیقاً در یک برهه حساس هستیم که اگر پدری از این اجنبی در نیاوریم او ما را تبدیل به برهه حساس سابق خواهد کرد...

اما سرنوشت درفش نشان می‌دهد که فریدون کاری را که می‌خواست کرده. فریدون هم ماجرا را برای فریدون تعریف کرد. فریدون هم نزد مادر رفت و از او رخصت گرفت که «ای مادر! الان وقت به آسفالت کوباندن دهان ضحاک است! حتی اگر هزاران سال تا ساخت آسفالت، زمان باقی مانده باشد». مادر هم گفت «برو و دهان ضحاک را به همین مصنوعات عجیبی که گفتی بکوب». لازم به ذکر است که فریدون دو برادر به نام‌های کیانوش و برمپه داشت که تا اینجای شاهنامه هیچ حرفی از آنها به میان نیامده بود اما یکهو از راه رسیدند با داداش رفتند که کارهای ناخوشایندی با دهان ضحاک انجام بدهند. هزینه لشکر عظیمشان را هم از طلا و جواهر مادر و کمک‌های مردمی فراهم کردند. در راه بودند که شک به دل برادران فریدون افتاد. نکنند که فریدون سمت اهریمن باشد؟ همین شد که شب یک سنگ بزرگ را از بالای کوه به محل خواب او هل دادند اما فریدون با رمز دو بار بالا دو بار پایین مربع مربع دایره فرّ ایزدی زد و سنگ را در جای خویش نگه داشت. اینجا بود که برادران به خدایی بودن فریدون پی بردند و یار او شدند، فریدون هم دید بهتر است ماجرا را کش ندهد و به همراه کاوه به سمت دربار ضحاک حرکت کردند...

در دربار ضحاک چه خواهد شد؟ آیا فریدون پیروز می‌شود یا زور ضحاک به او می‌چربد؟ مارهای ضحاک به یاری او خواهند شناخت یا مثل دیگر اعمال شیطانی در بزنگاه اصلی به هیچ کاری نخواهند آمد؟ نقش دختران چمنشید در این میان چیست؟ تمام این مسائل و خیلی بیشتر را در شماره بعدی برایتان تعریف خواهیم کرد... حسن ختام هم باشد دو بیت از فردوسی که بسیار دوستشان دارم: فریدون فرخ فرشته نبود... زمشک و ز عنبر سرشته نبود / به داد و دهش یافت آن نیکیوی... تو داد و دهش کن فریدون تویی



«اسطوره ضحاک بخشی از تجربه انسان از محیط پیرامونی است و برای توسعه و قدرت یافتن لزوماً محتاج اهریمن نیست. همین اتفاق هم در مورد ضحاک شاهنامه می‌افتد. هر چند او با کمک ابلیس پدر خود را می‌کشد و به قدرت می‌رسد اما حکومت او بر ایران زمین مقوله‌ای کاملاً انسانی بوده است» عبدالرضا ناصر مقدسی متخصص مغز و اعصاب این عبارت را گفته و معتقد است که ضحاک ذات مطلق پلیدی نبوده و به خاطر وسوسه‌ها به این روز درآمده.



درفش کاویانی زمینه‌ای به رنگ ارغوان داشت و نوارهایی به رنگ‌های قرمز، طلایی و ارغوانی از آن آویزان بوده و در مرکز آن نیز شکل یک ستاره (اختر) قرار داشت و به همین دلیل است که در منابع با نام اختر کاویانی نیز شناخته می‌شود. به گفته منابع، این درفش ابعادی حدود ۵ متر در ۷٫۵ متر داشته و جنس آن از پوست پلنگ یا شیر بوده است.



در ایران هیچ فیلم سینمایی قابل‌توجهی در مورد شاهنامه نداریم. در تلویزیون هم جز سریال تأسف آور چهل سرباز و چند انیمیشن بسیار سطح پایین خبری از فردوسی و شاهکارش نیست اما کارگردان تاجیک، «بوریس کیمیاگراف» در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی در شوروی چند فیلم بر اساس شاهنامه به نام‌های «پرچم کاوه»، «افسانه رستم»، «رستم و سهراب» و «افسانه سیاوش» کارگردانی کرد. ما کجای داستانیم؟ الله اعلم!

دماوند را می‌شود از برج‌های منهن دید؟

یک سفرنامه دانشجویی، از نوع سختش!

کمیل فرجزادی

خبرنگار



دماوند از برج‌های منهن سفرنامه دانشجویی ایرانی است که حوالی سال ۲۰۱۳ از ایران و دقیق‌تر بخواهید از مشهد، عازم آمریکا شده است. کتاب پیش از اینکه یک سفرنامه منسجم باشد شبیه روزنوشته‌هایی است که یک دانشجوی ایرانی مسلمان طی حدود دو سال تحصیل و حضور در آمریکا، از مسائلی که با آنها مواجه شده، نگاشته است. از نحوه رفتن و راهی شدن به سمت کشوری که به سختی به ما ایرانی‌ها ویزا می‌دهد تا تحصیل و تدریس و زندگی در آمریکا و دغدغه‌ها

برای ما شرح دهد، احتمالاً علاوه بر لذت بخشی، آورده تجربی خوبی هم برای خواننده خواهد داشت و زاویه دیدی به او می‌دهد که می‌تواند در ادامه زندگی فردی و اجتماعی‌اش از آن استفاده کند. خواندن تجربیات نویسنده از ایالات متحده و شرحی که از مشکلات و راه‌حل‌ها می‌دهد همچنین می‌تواند برای برخی از مشکلات ما هم کارگشا باشد. مثلاً یکی از چند مثالی که نویسنده می‌زند این است که سیستم منظم و بدون توقف حمل و نقل عمومی باعث شده تا مردم صبح‌ها برای کار به شهر بیایند و غروب با پایان یافتن ساعت اداری دوباره به محل سکونت خودشان که احتمالاً مسافت کمی هم نیست، بازگردند. مجموعه حمل و نقلی که به نظم و زمان پایبند است و از آن تخطی نمی‌کند، همین مسأله

می‌تواند راه‌حل مشکلاتی مثل ترافیک، آلودگی هوا یا تجمع جمعیت در شهرها باشد. انگار بتواند با یک تیر چند نشان بزنیم. نثر کتاب روان است و نویسنده با قلمی خوشخوان خواننده را با خود همراه می‌کند. در صفحات ابتدایی شرح نویسنده از روزها مفصل‌تر است. انگار رفته‌رفته از جذابیت‌های Land of opportunity یا همان «سرزمین فرصت‌ها» ی خودمان برای راوی کاسته شده و هرچه به انتهای کتاب نزدیک می‌شویم دیگر کمتر به روزمرگی‌ها و شرح اتفاقات هر روزه می‌پردازد و متن کتاب به اتفاقات ویژه‌تر و خاص‌تر زندگی فردی و اجتماعی دانشجوی ما منحصر می‌شود. دماوند از برج‌های منهن را علی‌حده نگاشته و انتشارات سوره مهر آن را منتشر کرده است.



آل احمد به عنوان نویسنده تصمیم گرفت به نقد و بررسی این موضوعات بپردازد و در قالب همین داستان‌های کوتاه به مردم هم‌عصر خودش نشان دهد فرهنگ و اعتقادی که در پیش گرفته‌اند غلط است، به همین دلیل دو موضوع پررنگ در داستان‌هایش فقر و مذهب است